

مقدمه

شهامت انجام کارهای

باورنکردنی

در سال ۲۰۱۰، کاری باورنکردنی انجام دادم. در

۳۳ سالگی، درحالی که هرگز نامزد انتخاباتی

نبوده‌ام، نامزد انتخابات کنگره ایالات متحده‌ی

امریکا شدم.

گرچه از سیزده سالگی آرزوی کار در اداره‌ی دولتی

و اثربخشی واقعی داشتم، تا آن زمان پشت

صحنه‌های سیاست و دور از خطر پنهان شده

بودم. ساعات طولانی و فرساینده‌ی روز را صرف

کار در یک شرکت بزرگ سرمایه‌گذاری می‌کردم.

از این شغل جذاب با حقوق مکفی تنفر داشتم؛ اما

تحملش می‌کردم، زیرا فکر می‌کردم این کاری

است که باید انجام دهم. شب‌ها و هر اوقات

فراغتی که آخر هفته‌ها پیدا می‌کردم، به‌عنوان

کارمند و سازمان‌دهنده‌ی خیریه کار می‌کردم. این

کارهای باارزش اثرگذار بودند؛ اما از ته دل می‌خواستم کارهای بزرگ‌تری انجام دهم. هر روز که سپری می‌شد، در شغلم بیش‌تر و بیش‌تر عذاب می‌کشیدم تا زمانی که به چنان درماندگی عمیقی رسیدم که می‌دانستم باید چیزی را تغییر دهم. در آن زمان بود که زمزمه‌هایی از جامعه‌ی سیاسی نیویورک به گوشم رسید که گویا خانم نماینده‌ی کنگره در ناحیه‌ی من قصد داشت بعد از هجده سال استعفا دهد و نامزد انتخابات مجلس سنا شود. می‌دانستم که این فرصت من است. از تعدادی افراد کلیدی و مهم مشورت خواستم و همه مشتاقانه عقیده داشتند که باید انجامش دهم. می‌دانستم چگونه پول جمع‌آوری کنم. افکار سیاسی و پیشینه‌ی خوبی داشتم. جدا از تجربه‌ی انتخاباتی در دولت، بقیه‌ی شرایط را داشتم. برای اولین بار در طولانی‌ترین زمانی که به یاد دارم، احساس هیجان می‌کردم. بالاخره به‌سوی هدف خدمت به عموم که همیشه آرزویش

را داشتم، حرکت کرده بودم و هیچ چیز جلودار من نبود.

و ناگهان آن واقعه رخ داد. نماینده‌ی کنگره از تصمیم استعفای خود منصرف شد؛ یعنی اگر آن سمت را می‌خواستم، باید علیه او مبارزه‌ی انتخاباتی به راه می‌انداختم. ناگهان تمام افرادی که از من حمایت کرده بودند و مشوق انجام آن بودند گفتند: «نه نه، نمی‌تونی علیه اون، مبارزه‌ی انتخاباتی کنی.» او کارمند داخلی محترم و قدرتمندی بود و من شانس موفقیت نداشتم. نه تنها حمایت مشتاقانه‌ی بانوان خبره‌ی حزب را از دست دادم، بلکه به‌طور مستقیم به من گفتند که نوبت من نرسیده است و خواستار انصراف من شدند.

اما تا آن زمان دیگر چنان در عمق کار فرو رفته بودم که نمی‌توانستم تسلیم شوم. رؤیای من تنها چند اینچ از دسترسم فاصله داشت. به قدری آن را می‌خواستم که نمی‌توانستم روی برگردانم و فرار

کنم. باور کنید بارها و بارها با خودم فکر می‌کردم که من باید دیوانه شده باشم. اما به هر حال آن را انجام دادم. می‌دانستم که این تنها فرصت من خواهد بود و اگر از آن استفاده نمی‌کردم، تا آخر عمر از کار خودم پشیمان می‌شدم.

در کمال تعجب من و بسیاری افراد دیگر، پیکار من واکنش مثبت بسیاری جلب کرد. من جوانی تازه کار اهل آسیای جنوبی بودم که هرگز در سمت دولتی مشغول به کار نبوده است؛ اما مردم گوش می‌دادند و مبالغ‌اهدایی به کارزار انتخاباتی بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد؛ حتی روزنامه‌های نیویورک

آبزورور^۱ و دیلی نیوز^۲ از من حمایت کردند. پس از قرارگرفتن در سرمقاله‌ی دو روزنامه‌ی ملی و پس از آن که شبکه سی‌ان‌بی‌سی از نژاد من به‌عنوان یکی از جذاب‌ترین نژادها در کشور تعریف کرد، امید دودلان‌هی من به اعتمادبه‌نفس تبدیل شد.

اما وقتی قضیه بالا گرفت و کاملاً جدی شد، معلوم شد که رأی‌دهندگان بیش از آن‌چه کسی فکرش را می‌کرد، به بی‌تجربگی من اهمیت می‌دادند. من نباختم؛ با سهم تنها ۱۹ درصد در مقابل ۸۱ درصد رقیبم، لگدمال شدم.

مسئله‌ی جالب‌توجه در داستان شرکت من در انتخابات کنگره شکست حیرت‌آور و تماشایی من و حتی چگونگی سر‌بالا‌گرفتن پس از چنین شکست عمومی و تحقیرکننده‌ای نیست. آن‌چه به تعریف این داستان ارزش می‌بخشد این است که زمانی که در ۳۳سالگی نامزد انتخابات کنگره شدم، اولین بار در تمام دوران بزرگ‌سالی‌ام بود که چنین کار شجاعانه‌ای انجام دادم.

اگر به سوابقم تا آن زمان نگاهی می‌انداختید که دانشکده‌ی حقوق ییل^۳ و به‌دنبال آن زنجیره‌ای از شغل‌های ابرومند در دنیای تجارت را شامل می‌شد، احتمالاً فکر می‌کردید آدم فعال و پردل‌وجرئی هستم. اما فعال بودن و